

«همین است که هست»!

● «زاله اصفهانی»، با آنکه بیش از نیم قرن است که شعر می سراید، تنها ده سالی می شود که آفریده هایش انتشار فراگیر پیدا کرده است. نخستین مجموعه شعری او، البته، در سال ۱۳۲۴، یک سال پیش از برگزاری نخستین کنگره نویسنده گان ایران، در ایران، انتشار یافته و او شاید به همین سبب، با همه جوانی، از مدعوین کنگره بوده است. در کنار «نوجهر شیانی»، جوانترین شاعر، «زاله را باید جوانترین شاعر آن کنگره به شمار آورد. پس از دگرگونی ها و بگیر و بیندهای سیاسی، شاعر جوان ما در سال های پایانی دهه بیست، دوران بلند مهاجرت خود را به قلمرو اتحاد جماهیر شوروی پیشین آغاز کرد و بعدها عمده از این دوران را در «تاجیکستان» گذرانید. روشن است که شعر او در این مهاجرت بلند، هیچگاه ویژای عبور از مرزهای سیاسی را نداشت. به گفته خود او، تنها به همت مردانه فرهنگمندی که اینک پس از مرگ، قدر واقعی او بر همگان آشکار شده، برخی از درخشش های شعری او از روزنه هایی تنگ و کوچک به درون تاییده است. می گوید:

حدود بیست سال پیش که در ایران منوع القلم بودم و عناصر معین، حتی خیر مرکم را به خانواده و مخالف ادبی رساندند، استاد سخن، دکتر پرویز نائل خانلری شعرهای مرا از مجله «صدای شرق» ارگان اتحادیه نویسنده گان تاجیکستان می گرفت و از الفبای روسی به خط فارسی پر می گرداند و در مجله سخن به چاپ می رسانید و از این راه سوگواران مرا آرامش می بخشید!

پس از انقلاب، «زاله نیز چون بسیاری دیگر از تبعیدیان، با شور و شوقی گران، به وطن بازگشت. سراب فریبینه انقلاب کار همدشان را ساخته بودا از پس این سراب، دوزخ، چون بهشت جلوی می کرد و دیوی که از آسمان فرود می امد، فرشته می نمود. زمان درازی لازم نبود، که سراب از میان برخیزد و چشم ها، بیش ای خود را تصحیح کنند! از میان تبعیدیان بازگشته، و سرخورده از دروغ انقلاب، گروهی خواسته ناخواسته ماندند و گاه یا جان، توان ساده انگاری ها و خوشبواری های خود را پرداختند. گروه دیگری اما، از عمان روزهای نخستین، دانستند که به ترکستان رسیده اند، هنوز کوله بارها را نگشوده، بازگشتهند. «زاله نیز به مهاجرتی دوباره تن داد و این بار در انگلستان اقامت گزید. حسن مهاجرت دوم آن بود که او توانست به آسودگی مجموعه های شعری خود را که اینک به رقم دوازده رسیده، برای نخستین بار انتشار دهد یا آنها را به چاپ دوباره - و فراگیر برساند.

اینک که مجموعه تازه ای از او با عنوان «ترنم پرواز» انتشار یافته است، مناسبی بیش می آورد که شعر او را به کوتاهی از زیر نگاه بگذرانیم.

● «زاله اصفهانی»، خود را شاعری «متعهد» می داند و البته بسیاری از شعرهایش، با این ادعا همخوانی دارد. با این توضیح که تعهدی از این دست - که نمونه های فراوانی از آن را در کواههای آرمانگراییان می توان یافت - همیشه با این خطر سینه بسینه می شود که به «شعار» بینجامد و در همان لحظه، «مرگ شعر» را اعلام دارد!

شعرهای متعهدانه «زاله»، غالبا با این خطر دست به گریبان است. غلبه «تخیل» بارور اوست که غالبا این خطر را خشی می کند! کمی به حرف های خود او گوش می کنیم. در همین حرف ها هم گاه جای پای «شعار» را می توان دید. می گوید که «شعرهای (من) پژواک پراکنده ای است از پندها و پندارهای (من) برای خویشتن خویش؛ که زندگی یعنی نلاش، شکیابی و امید. اگر این ها را نداشته باشی، مرده ای. و چه شادمانی بزرگی، اگر (من) بتوانم این پژواک را به گونه ای به دیگران نیز (برسانم...)»



ژاله اصفهانی

به گفته ژاله، هنرمند واقعی دارای تعهد و رسالت است و «با اوست که در روح و اندیشه مردم تلاطمی پدید آورد تا با پلیدی و ستم و اسارت بستیزند و برای زیبایی زمین و شکوفایی زندگی بکوشند». تا اینجایی قضیه حرفی نیست. مانیز فکر می‌کنیم که هنرمند باید این هدف‌ها را پیش روی داشته باشد. و اصولاً در برابر ذهن و اندیشه هنرمندان واقعی، همین چشم اندازها وجود دارد. ولی آنان، زبان و بیان دیگری دارند. نظریه‌پردازی، پند و ملامت و تمحیص و شماتت کار شعر و شاعر نیست. «تعهد» فقط هنگامی «شاعرانه» می‌شود که در شاعر، نشست کرده به يك «الهام درونی»، يك فوران خودبه‌خودی تبدیل شده باشد. شعر واقعی هیچگونه «تحمیلی» را از بیرون - از سوی هر مکتب و مسلکی که باشد - نمی‌پذیرد.

«ژاله اصفهانی»، خوشبختانه - پس از اینهمه مراحتی که در قید و بندھای آرمانگرایانه کشیده - خود نیز نکته را دریافته است. می‌گویید:

بگذار واژه «تعهد»، از زنگ‌های گذرای سیاسی - گروهی شسته شود و مفهوم و معنای واقعی خود را بدست آورد...

او در جای دیگر به برخی ضعف‌های شعر خود - و سبب اصلی آن - اشاره می‌کند و می‌گوید آرزوی بزرگ راهگشایی برای آزادی و خوشبختی انسان، اورا آنچنان «سرمست و سرگرم» ساخته که «نکات ضروری دیگر هنر» را به کناری زده است؛

... شاید محتوای شعرش فرم‌واری فرم و شکل شده است...

... شاید به جای جست و جوی تصویرهای تازه شاعرانه و ترکیب‌های نو، که به شعر اصالت و زیبایی می‌بخشنده، به بیان وقایع، آنچنان که وجود دارند پرداخته باشد. در این صورت خروش او اواز دلنشیزی نیست که لذت موسیقایی بیخشند... يك حقیقت است. اما همین است که هست...!

● آری همین است که هست، ولی همین هم که هست زیباست! از «تصویرهای شاعرانه و ترکیب‌های نو» خالی نیست. تکه‌های بسیاری نیز در آن هست که «لذت موسیقایی» می‌بخشد. تشویش ژاله گواه زیبایی آن چیزی است که هست و برانگیزانده هم هست، هشداری شاعرانه برای «امروز دردانگیز» مانیز هست:

نکند شعله‌ها شود خاموش
نکند نعره‌ها شود ناله
وز خسن و خالک پر شود سنگر
نکند خشمگین فرود آید
مشت یاران به سینه یاران
نکند بی خبر به خواب رود
چشم شب زنده‌دار، بیداران
آنکه در چستجوی توفان بود
دل کند خوش به نم نم باران!
نکند ازو اسیر شود
نکند پنگکی شود آزاد
نکند رزم‌ها به باد رود عشق و آزادگی شود از باد

● و اما در «ترنم پرواز»، آخرین مجموعه خود، ژاله، باز هم بیشتر به فرم و زیبایی‌های تصویری اندیشیده است. مجموعه، بیست و دو شعر تازه را، همراه با یک منظومة نمایشی با عنوان «تیمور گورکان»، در خود دارد. کوتاهی چشمگیر شعرها، توجه بیشتر شاعره را به «ایجاز» نشانه می‌زند. کوشش برای ایجاد توازن میان شکل و محتوی و بهره‌گیری بیشتر از تمثیل و استعاره، در مقایسه با واقعگرایی‌های مجموعه‌های پیشین، نیز توجه خواننده را جلب می‌کند:

آب‌ها می‌روند / ابرها می‌روند / پرندۀها می‌روند / من هم
می‌روم.

کاش سایه رفتنم / برای غ روشنت نشینند / کاش پشیمان نشونی.

با این همه آنچه که باید در شعرهای ژاله بماند، مانده است. مهمتر از همه «садگی»، هرچند همچنان آرمانگرایانه!

«این، نه اول، نه آخر دنیاست / آخر امشب، اول فرداست / باز
فردا و باز فردا هاست!